

بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخنان پنج‌شنبه، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۹

آیه مورد بحث

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا
إِنَّا نَصَارَى

نکات مورد اشاره آیه کریمه در رابطه با دشمنان مومنین و ضریب دشمنی آنها

ترجمه‌ی ظاهر این آیه شریفه این است که خدای متعال به رسول بزرگوارش می‌فرماید شما این واقعیت را در وجدان خود می‌یابید که شدیدترین مردم از جهت عداوت و دشمنی نسبت به مؤمنین یهود هستند. یکی از نکاتی که در این آیه شریفه هست این است که انسان، به خصوص مؤمن، باید دشمن‌شناس باشد؛ به خصوص کسانی که بعد روحانی و معنوی جامعه‌ای را بر عهده دارند، کافی نیست که فقط متدینین را بشناسند، بلکه باید دشمنان مؤمنین و متدینین را هم بشناسند و ضریب اهمیت دشمنی آنها را بدانند. هر دو نکته در اولین جمله‌ی این آیه کریمه وجود دارد. هم خدای متعال رسول بزرگوارش را به سوی دشمنان مؤمنین و متدینین توجیه می‌کند، و هم ضریب دشمنی آنها را نسبت به سایر دشمنان مؤمنین اجمالاً با کلمه‌ی «أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً» مشخص می‌فرماید. دلیل این مطلب، عقلی است. یعنی با مختصری توضیح برای همگانی که عقل‌شان از حد متعارف کم‌تر نیست این نکته روشن می‌شود، که اگر مومنین ندانند دشمن دارند، و یا اگر بدانند دشمن دارند، اما ضریب دشمنی او را ندانند، آسیب دیدن این‌ها از دشمن، بیش‌تر از آن صورتی است که هم دشمن را می‌شناسند و هم میزان ضریب دشمنی او را می‌دانند.

نکته‌ی دیگری که از این آیه کریمه مشخص می‌شود این است که در هیچ زمانی مؤمنین نبایستی با خاطر آسوده و با این تصور زندگی کنند که ما دشمنی نداریم تا بخواهیم خود را از آسیب آن حفظ کنیم. حق، دشمن دارد. دنیا یک فضای نیست که اهل حق با خاطر آسوده زندگی کنند و نگرانی از جهت دشمن نداشته باشند. شاید بتوان گفت که مؤمنین بیش از غیر مؤمنین در معرض آسیب دشمن هستند و آسیب‌پذیری‌شان بر حسب شعور و درک و معرفت و شرایط دین‌داری‌شان خواهد بود.

چرا یهود شدیدترین دشمنی را نسبت به مؤمنین و موحدین دارند؟

نکته‌ی دیگر که بایستی به آن توجه شود این است که چه شده که یهود شدیدترین دشمنی را نسبت به مؤمنین و موحدین دارند. یکی از صفات رذیله‌ای که علمای اخلاق در کتب شریف خودشان ذکر کرده‌اند و بنا بر روایات از شدیدترین و بدترین رذایل محسوب می‌شود، سلطه‌طلبی و سلطه‌جویی است. این صفت رذیله و زشت صفتی است که در یهود در سطح بالا وجود دارد. بزرگ‌ترین آرزوی آن‌ها حکومت و سلطه بر جهان است. اگر چنانچه سلطه‌گری به صورت مستقیم و شفاف و روشن باشد، موفقیتش کم و هزینه‌اش زیاد است؛ اما اگر سلطه‌گری و سلطه‌جویی به صورت مستقیم و شفاف نباشد و به صورت غیرمستقیم اعمال گردد، هم موفقیت‌اش بیش‌تر و هم هزینه‌اش کم‌تر است. سلطه‌گری یهود در دنیا به صورت دوم است.

در گروهی از روایات هست که در آخرالزمان یهود بر دنیا سلطه پیدا می‌کند. اگر معنی سلطه حکومت رسمی است، با توجه به این که در حال حاضر غیر از اسرائیل یک حکومت رسمی برای یهود در دنیا وجود ندارد، پس باید گفت الان آخرالزمان نیست. اما با توجه دقیق‌تر درمی‌یابیم که اگر سلطه‌گری به صورت غیررسمی بوده و شفاف نباشد، نفوذ آن سلطه - که همان موفقیت باشد - بیش‌تر بوده و هزینه‌اش هم کم‌تر است و یهود این نوع سلطه را هدف‌گیری کرده‌اند. وسایلی که خاصیت به وجود آوردن سلطه را برای سلطه‌گر دارند متفاوت است. بهترین وسیله از نظر موفقیت این است که انسان رشته‌ی اقتصادی جوامع را به دست بگیرد. در ظاهر هم معلوم نیست، چند نسل که بگذرد، انسان متوجه می‌شود که مدیریتش به دست یهود است.

اشتباه بزرگ سلطه‌گران بیگانگی با جهان غیب و عالم آخرت است

یهود در انتخاب وسیله‌ی به وجود آمدن سلطه بر غیر خودشان عموماً، و بر مؤمنین خصوصاً، متوسل به استفاده از این وسیله شدند و موفق هم شده‌اند. علت این که این وسیله - یعنی اقتصاد - بیش از هر وسیله‌ی دیگر می‌تواند برای به دست آمدن سلطه برای سلطه‌گر مؤثر باشد، این است که اکثر مردم تهذیب نفس نکرده‌اند تا نسبت به دنیا و شئون دنیا کم‌اعتنا یا بی‌اعتنا باشند؛ پول، مال، مقام و سمت برای ایشان اهمیت دارد. اشتباه بزرگ سلطه‌گران دنیا این است که قصد دارند در جهان مادیت، سلطه‌گر و مسلط بر همه باشند؛ حال آن‌که اگر اتکای انسان به جهان غیب و به عالم آخرت و به خدای متعال باشد، نفوذ او در غیر خودش - هر چه باشد - به مراتب عمیق‌تر خواهد بود.

اگر انسان مبدأ قدرت را یافت و توانست با مبدأ قدرت رابطه برقرار کند، اتکا به این مبدأ قدرت آن قدر او را توانمند می‌کند که اگر تمام حکومت‌های دنیا جمع شوند نمی‌توانند این انسان را از آن مبدأ قدرت جدا کنند. علتش هم این است که مبدأ قدرت واقعی را که خدای متعال است یافته است. پول نمی‌تواند مبدأ قدرت باشد، پُست و مقام نمی‌تواند مبدأ قدرت باشد. به عنوان نمونه وقتی که یک فرد عامی بدون قدرت و نیروی مادی به نام بلال حبشی را مورد تعرض قرار دادند، که چرا از آیین خودت که بت‌پرستی بوده دست برداشته‌ای و آیین این شخص را قبول کرده‌ای، آن‌چه کردند

نتوانستند در وجود او اثر گذارند؛ چون سلطه‌ی الهی و دین خدای متعال در قلب او جا افتاده بود و کسی نمی‌توانست بر قلب او حکومت پیدا کند.

تقویت پایه‌های اعتقادات جوان‌ها برای کاهش احتمال آسیب‌پذیری و اشاره به مسئله حجاب

بعید است که انسان در سنین بالا اعتقادات باطنی خود را کنار بگذارد، اما احتمال آسیب‌پذیری روح و اعتقادات جوان‌ها خیلی بیش‌تر است. لذا اگر واقعا اعتقادات‌شان برای آن‌ها ارزش دارد، بایستی از راه فکری و از راه علمی خود را به اصولی برسانند که آن اصول پایه‌های اعتقادات آن‌ها را محکم کند. آن وقت است که آسیب‌پذیری روح آن‌ها از جهت اعتقادات کم‌تر می‌شود.

اگر کسانی هم این نگرانی را برای قشر جوان جامعه‌ی خود داشته باشند، هیچ راهی برای کم کردن این نگرانی غیر از گماردن افرادی شایسته، برای بیان کردن اصول اعتقادی وجود ندارد؛ تا هر کس که می‌خواهد اصول اعتقادی خود را با مبانی علمی تحکیم بخشد، وسیله در اختیارش باشد. باید گفت: وسائلی مانند رادیوی معارف در این مقطع زمانی جوابگوی حجم خرابی شرائط جامعه نیست. به عنوان مثال تاکنون برای موضوع حجاب برنامه‌ای ارائه نشده است که با ادله‌ی عقلایی و فطری ضرورت حجاب و پوشش را به گونه‌ای اثبات کند که منافات با تک‌بعدی بودن گروه کمونیست‌ها هم نداشته باشد. بنده مدعی هستم آن‌ها هم اگر رعایت پوشش زنان را بکنند، موفقیت‌شان در علوم مادی دنیایی بیش‌تر است. موفقیت جوانان‌شان بیش‌تر است. برای این‌که این عامل قطع نظر از دین، یک عامل ضد تفکر و ضد تعقل است. اولین ضربه‌ای که مسئله‌ی بی‌پوشش بودن و به گونه‌ای در جامعه ظاهر شدن که محرک حیوانیت انسان باشد، به آن جامعه می‌زند، این است که مغز آن‌ها را از تلاش و کوشش می‌اندازد. اگر چنان‌چه کم‌تر از این سطح با این مسئله برخورد شود، حق مسئله ادا نشده است.

دیده می‌شود که در خانواده‌هایی که فرزندان آن‌ها در یک محدودیت فی‌الجمله‌ای به سر برده و رشد کرده باشند، اگر این جوانان بخواهند در مسیر تجارت یا در مسیر تحصیل علم و دانش تلاش کنند، موفقیت‌شان بیش‌تر و نگرانی اولیاء آن‌ها کم‌تر است.

فرض کنید جوانان یک جامعه‌ای سالم و غرایزشان در حد متعارف در وجودشان فعال است. اگر بخواهیم این‌ها خلاف نکنند، باید در باطنشان نیرو و وسیله‌ای ایجاد کنید که موجب شود خود را حفظ کند نه اینکه غرایز آن‌ها را از بین ببرد. می‌شود انسان را تنظیم کرد که آن‌چه عمل و تلاش می‌کند مفید و ارزش باشد و ضد ارزش نباشد.

البته این مسئله دامن‌گیر همه‌ی جوامع بشری است. علت آن وجود یک اقلیت سلطه‌گری است که می‌بیند هر چه مغز عموم مردم ضعیف‌تر باشد، با هزینه‌ی کم‌تر می‌تواند بر آن‌ها مسلط شود و به گونه‌ای تلاش می‌کند که برای ما نامرئی است.

غرور و خودخواهی یهود به آن‌ها اجازه نمی‌داد که به مواعظ پیامبران گوش فرا دهند

یهود چنین وضعیتی دارند. این‌ها اگر چنان‌چه به این اندازه سلطه‌گر نبودند، مواظب پیامبر خودشان صلوات‌الله‌علیه را هم می‌فهمیدند. این وضعیت غرور و خودبینی و خودخواهی به آن‌ها اجازه نمی‌داد که به گفتار دیگران گوش کنند. مشرکین هم همین مشکل را داشتند. به این جهت در قرآن کریم به عنوان عدل یهود مورد اشاره قرار گرفتند. هر مقداری که انسان خودبینی و خودپسندی و خودخواهی و سلطه‌جویی و سلطه‌طلبی‌اش بیش‌تر و شدیدتر باشد، از واقع‌نگری دورتر است.

چه در روایات ائمه‌ی طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین و چه در قرآن کریم مسیر رسیدن به حقیقت انسانیت را خدای متعال بیان کرده که با قوای جسمی و سلاح‌های مادی انسان نمی‌تواند به آن‌جا برسد، باید با تعقل و تفکر برسد. البته انسان به سلاح هم احتیاج دارد.

دلیل دشمن بودن یهود و مشرکین با مؤمنین این است که آن‌ها بهتر از خود مؤمنین راه ایمان را شناخته‌اند که اگر کسی وارد این راه بشود، هدفی را که آن‌ها نشانه رفته‌اند که سلطه‌گری است، باید کنار بگذارد. هم در تاریخ و هم در تفسیر نشانه‌های بسیار در این مورد وجود دارد.

مهم‌ترین وسیله برای بقای دین این است که خوب‌ها از خود بگذرند

عقیده ما این است که قداست دین و بندگی حق‌تعالی از هر چیزی بیش‌تر است و قابل مقایسه با هیچ ارزشی نیست. بقای این امر مقدس به این نیست که فقط پول خرج آن کنند. مهم‌ترین وسیله برای بقای این امر این است که خوب‌ها از خودشان، یعنی از جسم‌شان بگذرند. گرچه ما انسان‌های خوبی داریم که این نکته را نفهمیده‌اند. انبیاء و اولیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین و صلحا و اخیار، این‌ها کسانی هستند که در برابر دین برای خودشان و مادیت‌شان و جسم‌شان و خون‌شان ارزش قائل نیستند. خوبی این گروه به این دلیل است که خود را فدای چیزی می‌کنند که خدای متعال بندگی خودش را در آن قرار داده است.

در عبارت "إن الله شاء ان يراک قتیلا"، آن بزرگوار به نوه‌اش فرموده است که خدای من و تو با این‌که به من و تو خیلی احترام می‌گذارد و به مردم گفته که به ما احترام بگذارند، من و تو را فدای چیز دیگر کرده است و آن دینش و ارتباط با خودش است، یعنی فدای عبودیت شدن، نزد حق‌تعالی ارزش است.

عیادت اولی و دومی از صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها، یک عمل سیاسی بود

پنج‌شنبه، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۹

شیعه معتقد است مقام صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها غیر از پدر بزرگوار و شوهر بزرگوارشان، از همه‌ی انبیاء و ائمه علیهم‌السلام بالاتر است. دلیل این مطلب در روایات زیاد است و در آیات هم کلیاتی که مؤید این مطلب است وجود دارد. حال اگر این خانم به صورت طبیعی زندگی را آغاز و به صورت طبیعی عمری را سپری کند و در این عمر هم عبادت زیادی انجام دهد تا هشتاد سالش بشود و از دنیا برود، این اثرش برای جلب توجه بیشتر است، یا آن که در عنفوان جوانی و شباب، آن مصیبت‌ها برای ایشان به وجود بیاید؟

هر کتابی که نسبت به این بزرگوار مطلب نوشته‌اند، نود درصد مدارکشان از اهل سنت است. ابن‌قتیبه که بیش از هزار سال از وفاتش می‌گذرد و نزد اهل سنت متهم به تشیع نبود، مانند این مطالب را در کتابش به نام الامامة و السياسة آورده است و مورخین از او نقل می‌کنند.

اگر چنانچه این بزرگوار در همان مصیبت‌ها و آزارهای ابتدایی، مثلاً فشارهای بین در و دیواری که این خانم دید از دنیا رفته بود، خیلی از مسایلی که الان در دست ما است وجود پیدا نمی‌کرد و به دست ما نمی‌رسید. از جمله این مسایل عیادت اولی و دومی از این خانم بود. بعد از این چهل روزی که بر حسب فرمایش حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه طبق نقل این خانم از پا افتادند و زن‌های مدینه به عیادت ایشان می‌رفتند، یک روز اولی و دومی آمدند و در زدند و به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه گفتند ما آمده‌ایم که از این خانم عیادت کنیم. در مرتبه اول و دوم خانم اجازه ندادند، اما نهایتاً با اصرار و شفیع قرار دادن امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه داخل شدند. البته انگیزه‌ی عیادت‌شان این نبود که واقعا از دختر پیامبر صلوات‌الله‌علیه وآله عیادت کنند. چون نمی‌توانستند منکر حوادث رخ داده و کشته شدن فرزند ایشان شوند، می‌خواستند صحنه‌ای را به وجود بیاورند که بعد از خودشان مورخین بنویسند که این‌ها عصبی شده بودند و بعد رفتند خدمت‌شان رسیدند و عذرخواهی کردند و خانم هم از ایشان راضی شدند. مورخین شاهدی هم ارائه می‌کردند که در حادثه‌ای که منجر به سقط جنین دختر دیگر رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله شده بود آن حضرت از تقصیر آن فرد مقصر گذشت. این قصه را ابن‌ابی‌الحدید از قول استادش نقل می‌کند. بنابراین آن عیادت یک عمل سیاسی بود.

کسی در جواب سلام مسلمان شبهه نکرده است؛ مسلمان اگرچه سنی هم باشد، جواب سلامش واجب است. نوشته‌اند که این دو نفر آمدند و به خانم سلام کردند و خانم جواب‌شان را ندادند و از آن‌ها رو برگرداندند. این خانم معصومه است و گناه نکرده است؛ پس جواب سلام آن‌ها را واجب نمی‌داند. این عیادت است که این نکته را به دست ما می‌دهد و اگر عیادت واقع نمی‌شد، این نکته به دست ما نمی‌آمد.